انقلاب اسلامی، فرازها و نشیب‏ها

محمدرضا احمدی و حسین احمدی‏منش‏

چکیده‏

یکی از عوامل مهم در پیدایش انقلاب اسلامی، عامل دین و مذهب و از جمله‏مهمترین عناصر و آموزه‏های آن فرهنگ عاشوراست. واقعه عاشورا به عنوان یک‏پدیده تاریخی به گونه‏های متفاوت و حتی متناقض تفسیر شده است؛ و این تفسیرانقلابی امام خمینی(ره) از عاشورا بود که در پیدایش انقلاب مؤثر گردید. اما به نظرمی‏رسد پس از پایان جنگ قرائت انقلابی از واقعه عاشورا رها گردیده است. از این روی‏در این نوشتار تلاش میشود سیر تطور تفاسیر عاشورا و نسبت آن با انقلاب مورد بررسی‏قرار گیرد.

واژگان کلیدی: انقلاب، عاشورا، امام خمینی، باز تفسیر عاشورا، قرائت تسلی‏بخش‏و انفعالی، قرائت مبارز و انقلابی.

مقدمه‏

انقلاب اسلامی، به‏عنوان بزرگ‏ترین و شگرف‏ترین پدیده تاریخ ایران‏معاصر، ذهن و قلم بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران را به خود جلب کرده وخلق و نشر آثار کثیری را موجب شده است؛ که این آثار به علل و دلایل مختلف،متنوّع و گوناگون‏اند. از این میان برخی به (توصیف) صِرف وقایع ورخدادهای تاریخی پیرامون انقلاب بسنده کرده‏اند، و برخی دیگر مطالعاتی(تبیینی) اند که در پی شناسایی و فهم عوامل و شرایط به وجود آورنده‏انقلاب، و به عبارتی درصدد پاسخگویی به چرایی و چگونگی برآمده‏اند.

یکی از مهمترینِ این عوامل که به لحاظ تأثیرگذاری در پیدایش انقلاب ازاهمیت بسیاری برخوردار است در کنار عوامل و شرایط اقتصادی، سیاسی،فرهنگی و اجتماعی پشتوانه فکری و به عبارتی (ایدئولوژی انقلاب) و به‏بیانی روشنتر عامل مذهب تشیع است؛ که به‏ویژه توجه بسیاری از نویسندگان‏خارجی را به خود جلب نموده است.

به اعتقاد میشل فوکو ماده اساسی پدید آوردنده، محرکه اصلی، علت‏بقا ودوام و نیز جهت و آینده انقلاب ایران را باید در عنصر بنیادین دین جستجونمود. برای فوکو سیرت مذهبی حرکت انقلابی مردم ایران، بسیار مهم و درخورتامل است.[1]

حامد الگار نیز در کتاب (ریشه‏های انقلاب اسلامی) ، تشیع ، رهبری امام‏خمینی(ره) و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی را به عنوان ریشه‏های‏انقلاب مطرح می‏کند.[2]

آصف حسین در کتاب (ایران اسلامی، انقلاب و ضد آن) ، بر این نکته‏تاکید دارد که مطالعه انقلاب باید با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون‏اسلامی، مشروعیت، آموزش‏ها و خصوصاً رهبری صورت گیرد.[3]

تدا اسکاچپل، نیکی کدی، مری هگلند، مایکل فیشر، منگل بیات و...نمونه‏هایی دیگر از نویسندگان خارجی‏اند که بر تأثیرگذاری و عاملیت مذهب درپیدایش انقلاب ایران پای می‏فشارند.[4]

از میان مؤلفه‏های گوناگون تشکیل دهنده ایدئولوژی انقلاب مقوله(فرهنگ عاشورا) از اهمیت و برجستگی فوق‏العاده‏ای برخوردار بوده، که‏بعضاً به مثابه عامل و متغیری مستقل مورد توجه قرار گرفته است. در واقع ردّاین مقوله در بسیاری از عوامل و شرایط موجده انقلاب همچون ایجاد نارضایتی‏علیه رژیم شاه، بسیج و سازماندهی منسجم مردم، و... از همه مهمتر ترسیم‏ارزشها و آرمانهای مطلوب انقلاب، به وضوح نمایان است. وجود چنین عناصر ومقوله‏هاییست که جنس و ماهیت انقلاب دینی ایران را از دیگر انقلابهای‏معاصر متفاوت و متمایز می‏سازد. این تفاوت و تمایز نه تنها در عوامل و شرایطموجده، که در نتایج و پیامدهای انقلاب نیز به عیان رخ می‏نماید؛ که مهمترین‏آنها بازگشت دین به عرصه حیات اجتماعی سیاسی جهان است. تاجایی که‏بسیاری از اندیشمندان و نظریه‏پردازان غربی وقوع انقلاب اسلامی را شاهدی‏بر نقض و ابطال (نظریه سکولاریزم) و فرایند عرفی شدن انگاشته‏اند.[5] به‏عنوان مثال میشل فوکو وقوع انقلاب ایران را دمیدن روح تازه‏ای در کالبدبی‏روح جهان مدرن می‏داند.[6]

بنابراین همان‏طور که نهضت عاشورا در حرکتی سرنوشت‏ساز، تاریخ‏ساز وعزت‏آفرین، احیای اسلام را موجب گردید؛ انقلاب اسلامی ایران نیز به عنوان‏تداوم نهضت عاشورا، کارکرد احیای اسلام را نه تنها در سطح داخلی که در سطح‏منطقه و جهان اسلام بعد از چهارده قرن به ظهور رسانید.

با این وصف برای تداوم و استمرار انقلاب اسلامی و نیل به اهداف و آرمانهای‏متعالی آن باید علل محدّثه انقلاب را به عنوان علل مبقیّه آن نه فقط درشکل، بلکه در فعل نیز حفظ نمود. به عبارتی، به میزانی که مفاهیم و مضامین‏نهضت امام حسین(ع) در جامعه بیشتر نهادینه شود، شاهد استقرار اهداف‏متعالی امام حسین(ع) که همانا اهداف بنیانگذار انقلاب امام‏خمینی(ره) نیز بود، خواهیم گردید و به میزانی که از شعارهای اولیه انقلاب،که مبتنی بر اهداف حق‏طلبانه امام حسین(ع) بود دور شویم، به میزان دورشدن از مضامین قیام عاشورا، شاهد کمرنگ‏تر شدن مضامین انقلابی و سکون ودلمردگی بیشتر و رشد نگران کننده عوامل انحرافی خواهیم بود.[7] به همین‏جهت است که رهبر کبیر انقلاب بر حفظ واستمرار رویکرد عاشورایی پای‏می‏فشارد، و تداوم و بقای انقلاب را در گرو آن می‏بیند. ایشان فرموده است:(این نهضت امام حسین است آمده تا اینجا، تا این نهضت را درست کرده. این‏نهضت پرتوی است از نهضت عاشورا. این تابع، یک شعاعی است ازآن نهضت.نمیدانند که گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت، و زنده نگه‏داشتن همین معنا]ست‏[ که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ‏ایستاد. دستور است. آن دستور عمل امام حسین، سلام‏الله علیه. دستور است‏برای همه: کلُّ یومٍ عاشورا و کلُّ ارضٍ کربلا دستور است به اینکه هر روز و درهر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را. امام حسین با عده کم‏همه چیزش را فدای اسلام کرد؛ مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و (نه)گفت؛ هر روز باید در هر جا این (نه) باقی و محفوظ بماند.) [8]

اما درباره واقعه عاشورا توجه به نکته‏ای بس مهم و بایسته است و آن اینکه‏این واقعه به عنوان حادثه‏ای تاریخی به صورتهای گوناگون و حتی متناقض معناو تفسیر شده و همین برداشتهای متفاوت و متناقض در زمانهای مختلف به‏عنوان گفتمان غالب جامعه مبنای کنش اجتماعی افراد قرار گرفته است.

با این وصف مسئله این نوشتار این است که تحولات جامعه ایران در فرایندانقلاب و به‏ویژه در دوره پس از انقلاب چه نسبتی با فرهنگ عاشورا دارد. اما دراین میان مهم این است که تفسیر انقلابی امام خمینی(ره) از واقعه عاشورابایست به عنوان الگوی تحلیل تاریخ انقلاب، به ویژه تحولات پس از انقلاب مدنظر قرار داشته باشد. بدین منظور قرائتها و تفاسیر غالب در سه مقطع پیش ازانقلاب، فرایند انقلاب و پس از انقلاب مورد بررسی قرار می‏گیرد.

فرهنگ عاشورا در دوران پیش از انقلاب: تسلی‏بخش و منفعل‏

در فضای فرهنگی پیش از انقلاب تفسیر غالب از حادثه عاشورا تفسیری‏محافظه‏کارانه و انفعالی است. چون توسط حاکمان مستبد و جائر مصیبتهای‏زیادی بر سر ملت آمده، فرهنگ عزا در جامعه به صورت یک فرهنگ کارکردی(Functional) درآمده و کارکردهای عاشورا به کارکرد (تسلی‏بخشی) تقلیل‏یافته است. در این قرائت سوگناک و فاجعه‏نگر بیش از هر چیز، جنبه‏های خاص‏فاجعه‏آمیز و عاطفه‏برانگیز دلها را به تأثر وامی‏دارد. در اینجا شیعیان‏دهشتناک بودن جنایتهایی مانند کشتن پیر و جوان، تا طفل شیرخوار، سربریدن، آتش زدن خیمه‏ها، بیرحمی به زنان و کودکان و بیماران و به اسارت‏کشیدن آنان را متوجه میشوند. از آنجا که حادثه کربلا یکی از غم‏آلودترین‏مصایب انسانی‏است با دردهای مذهبی و تاریخی شیعیان که در طول دورانهای‏سخت تهدید و آزار آنان انباشته شده است درمی‏آمیزد و احساسات رنج‏آلود وروزمره و فرامذهبی آنان (مثل فقر، درماندگی، ستمدیدگی، گرفتاری، امیال‏سرکوب شده و...) را هر چند ناخودآگاه برایشان تداعی می‏کند؛ بنابراین هرگاه‏آنان فرصتی یافته‏اند این خاطره را زنده کرده‏اند تا با سوگنامه‏ای از بار آن همه‏غم دنیوی و اخروی خود قدری بکاهند و لختی تسلی یابند. این قرائت قرنها به‏صورت مرثیه‏سرایی و روضه‏خوانیهای پرسوز و گداز ادامه یافت و چه بسا منشأداستان‏پردازیهای عامیانه و پیدایش حکایات ساختگی بدون سندی شد که‏عنصر تخیل در آنها فزونی گرفته بود.[9]

شهید مطهری از مؤثرترین چهره‏هایی است که تلاشها و مجاهدتهای‏بسیاری را در مبارزه با تفسیر منحرف از حادثه عاشورا مبذول داشته است. به‏اعتقاد وی دو تحریف معنوی بسیار عجیب و ماهرانه در هدف نهضت حسینی‏ایجاد شده است:

یکی از تحریفاتی که در هدف قیام عاشورا صورت گرفته و به گفته شهیدمطهری تهمت به امام حسین(ع) و برخاسته از اعتقادات مسیحیت‏می‏باشد این است که:

حسین بن علی قیام کرد که کشته بشود برای این‏که کفاره گناهان امت باشد. کشته شدبرای این‏که گناهان ما آمرزیده شود. حالا اگر بپرسند آخر این در کجاست؟ خود حسین‏چنین چیزی گفت؟ پیغمبر گفت؟ امام گفت؟ چنین حرفی را چه کسی گفت؟ می‏گوییم‏ما به این حرفها چه کار داریم؟ امام حسین کشته شد برای این‏که گناهان ما بخشیده شود.نمی‏دانیم که این فکر را ما از دنیای مسیحیت گرفته‏ایم. ملت مسلمان خیلی چیزها راندانسته از دنیای مسیحیت بر ضد اسلام گرفت. یکی همین است... اباعبدالله که برای‏مبارزه با گناه کردن قیام کرد، ما گفتیم قیام کرد تا سنگری برای گنهکاران باشد! گفتیم‏حسین یک بیمه درست کرد، یک شرکت بیمه تأسیس کرد. بیمه چه؟ بیمه گناه! گفت‏شما را از نظر گناه بیمه کردم، در عوض چه بگیرم؟ اشک. شما برای من اشک بریزید، من‏در عوض، گناهان شما را جبران می‏کنم. شما هر چه می‏خواهید باشید، ابن‏زیاد باشید،عمرسعد باشید.[10]

شهید مطهری در ادامه می‏گوید: (تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر وتوجیه حادثه کربلا رخ داد این بود که گفتند می‏دانید چرا امام حسین رفت وکشته شد؟ یک دستور خصوصی فقط برای او بود و به او گفتند تو برو و خودت رابه کشتن بده. معلوم است، اگر یک چیزی دستور خصوصی باشد، به ما و شمادیگر ارتباط پیدا نمی‏کند، یعنی قابل پیروی نیست. اگر بگویند حسین چنین‏کرد و تو چنین بکن می‏گوید حسین از یک دستور خصوصی پیروی کرد، به مامربوط نیست. به دستورات اسلام که دستورات کلی و عمومی است مربوطنیست! آن یک دستور خصوصی مخصوص خودش بود.) [11]

بنابراین ترغیب ائمه(ع) و اهتمام آنان در برپایی عزای حسینی (برای‏این است که تسلی خاطری برای حضرت زهرا(س) باشد.) در این صورت(خیال می‏کنیم حسین بن علی(ع) در آن دنیا منتظر است که مردم‏برایش دل‏سوزی کنند یا العیاذ بالله حضرت زهرا(س) بعد از هزار و سیصدسال آن هم در جوار رحمت الهی منتظر است که چهار تا آدم فکسنی برای اوگریه کنند تا تسلی خاطر پیدا کند.) [12] این نگاه نه تنها حیات‏بخش، پویا وحرکت‏زا نیست‏بلکه به تعبیر شهید مطهری مسخره و نتیجه‏ای جز خرابی دین‏و رکود در جامعه ندارد.

در پژوهشی میدانی که توسط مری هگلند در یکی دو سال منتهی به انقلاب‏در یکی از روستاهای شیراز انجام گرفته عناصر این فرهنگ به وضوح مشهوداست.

هگلند در این باره می‏گوید: با این نگرش به اسلام شیعی، امام حسین‏]ع‏[ به‏دلیل اینکه شهید شد و در نتیجه محبوب خداست، قادر به خدمت به عنوان‏یک شفیع بین خدا و ابنای بشر است. ]مطابق این دیدگاه‏[ امام حسین از توانایی‏و ظرفیت آمرزش گناهان و وارد کردن افراد به بهشت و اجابت آرزوها را دارد.چنین تصور می‏شود که گریه و سوگواری برای حسین‏]ع‏[ در جلب و به‏ویژه درمطمئن شدن از اجابت آرزوهای فرد ]توسط امام حسین(ع) [مؤثر است.این شفاعت و رابطه متقابل، ... کانون اصلی مذهب در نظر اکثر شیعیان است ویک جهانبینی کامل را که به رابطه بین انسان و شخصیتهای مقدس مربوطمی‏شود، فراهم می‏کند.[13]

در این نگرش، فردِ معتقد، به موضع وابستگی پناه می‏برد. او قادر به تامین‏اهدافش از طریق تلاشهای خودش نیست؛ تنها امیدش تعدیل رفتارش به‏منظور کسب نظر موافق و توجه قدرتمندان به خود است. پیامی که در ارتباط بابرنامه‏ریزی سیاسی در این برداشت از اسلام یافت می‏شود عبارت است از:کنش سیاسی مرجح و برتر، تلاش برای برقراری ارتباط با قدرتمندان است، زیراکه آنها از شما حمایت و به شما کمک خواهند کرد. وضع موجود را بپذیرید وتحمل کنید و به منافع خود توجه داشته باشید. نجنگید یا مبارزه نکنید، خود رابه زحمت نیندازید و بهترین کار برای شما مصلحتنگری در حال و آینده است. ازقدرتمندان استفاده کنید نه اینکه در مقابل آنها بایستید. مقاومت بی‏فایده است‏زیرا شما تنها طعم تلخ شکست را خواهید چشید و، در هر حال، شما به‏قدرتمندان وابسته هستید و امید به کمکشان دارید.[14]

فرهنگ عاشورا در فرایند انقلاب: فعال و الگوی مبارزه‏

با آغاز دهه 1340 ش و شکلگیری نهضت امام خمینی(ره) بسیاری ازمفاهیم و آموزه‏های شیعی همچون: توکل، رستگاری، شهادت، شهید، انتظار،غیبت، وصایت، امامت، عصمت، ولایت، تقلید، عدل، شفاعت، اجتهاد، دعا و...به گونه‏ای بازتفسیر (Reinterpretation)شدند تا بتوانند توده‏های مردم را به‏حرکت درآورند. برای مثال مفهوم انتظار به گونه‏ای بازتفسیر شد که دیگر به‏معنای امید به برقراری حاکمیت عدل در آینده و رستگاری انسانها با مداخله‏الهی نیست. انتظار، آمادگی روحی و عملی و اعتقادی برای اصلاح، انقلاب وتغییر وضع جهان... است. این انتظار انتظاری سازنده، نگاهدارنده و به‏وجودآورنده قدرت و حرکت است. همین‏طور غیبت نیز دیگر به معنای سلب‏مسئولیت از همه کس و تعطیل کردن همه احکام اجتماعی اسلام و غیرمشروع‏کردن قبول هر مسئولیت اجتماعی به بهانه اینکه فقط امام معصوم(ع)می‏تواند رهبری کند و فقط از او می‏توان تبعیت کرد، نیست. بلکه به معنای‏مسئولیت مردم در تعیین سرنوشت، ایمان، رهبری، زندگی معنوی و اجتماعی‏خود و تعیین رهبری است که بتواند جانشین رهبری امام(ع) باشد.[15]

عاشورا نیز از مهمترین مقوله‏هایی است که به صورت جدی مورد بازتفسیرقرار گرفت. بدین ترتیب قرائتهای شفاعت‏جویانه و سوگناک و فاجعه‏نگر جای‏خود را به قرائتهای کارکردگرایانه، سیاسی و ایدئولوژیک داد. در این قرائتِ‏آرمانگرایانه و انقلابی از حادثه عاشورا، حسین(ع) جلوه‏ای انقلابی وسازش‏ناپذیر می‏یابد که به مبارزه و و افشاگری علیه حکومت دست یافت ومردم را شورانید. حسین(ع) قهرمانی است که جز به جنگ و کشته شدن درراه آرمان رضایت نمی‏داد.[16]

بر اساس این تفسیر، تاکید کامل بر رابطه دوگانه و ابزاری با یک شخصیت‏قدرتمند، به تاکید بر همکاری مشترک در کار برای هدفی که به تمام بشریت‏سود خواهد رساند، مبدل می‏شود. علاقه و احترام فرد به مسلمانان همکیش‏افزایش می‏یابد. سایر افراد هم در مبارزه و هم در استدلال برای فداکاری،شریک و یاور محسوب می‏شوند. همین‏طور، این نگرش در مورد ویژگیهای‏شخصی امام حسین‏]ع‏[ اطلاعات بیشتری را ارائه می‏دهد و توجه و عنایت‏بیشتری به خصوصیات، طرز تلقیها، و رفتار دارد. آنچه او انجام داد و دلایلش‏برای انجام آن، او را سزاوار و لایق احترام و تقلید می‏کند. مردم به دلیل فلسفه‏زندگی و اعمال امام حسین ]ع‏[ به او عشق می‏ورزند و خود را برای او فدامی‏کنند. درست همانطور که ادراک در مورد گونه شخص حسین ]ع‏[ متحول‏می‏شود، خودپنداری معتقد نیز تغییر می‏یابد. با جهان‏بینی ارائه شده، معتقددیگر خود را ناامید، بی‏قدرت، و وابسته نمی‏بیند. به سبب یاری و همراهی‏متصور پیرو با امام ]که در مقایسه با نگرش نخست‏[ بر پایه بالنسبه همترازتر با اوقرار دارد و تماسش با یک جماعت بزرگ هم در حال و هم در آینده دور که دریک کار تعاونی تبلور می‏یابد، به او این احساس دست می‏دهد که دارای قدرت وارزش شخصی است. او فعال است نه منفعل. او خود احساس می‏کند که به کارکردن برای دستیابی به اهدافش در زندگی و جستجوی فلاح و رستگاریش قادراست؛ نه اینکه وابسته به دیگران جهت انجام آن برای وی باشد. او بر این باوراست که ابتکارات و تلاشهای فردی مؤثرند. به طوری که تصمیمات و اعمال‏خود شخص می‏تواند اختلاف‏ساز باشد. به جای اصلاح و تعدیل رفتارش جهت‏خوشامد شخص دیگر در قالب یک تلاش مستقیم برای دستیابی به نیازهایش،به طور فعال و مستقیم آنچه را که می‏خواهد دنبال می‏کند.[17]

در قرائتهای نوین و انقلابی از حادثه عاشورا، حسین(ع) مظهر آزادگی ودلیری، اعتماد به نفس، قدرت و صلابت روحی، شهامت، شجاعت وخطرپذیری، ننگ‏ستیزی و عزت نفس، حق‏شناسی، سعه صدر، بلندنظری وکم‏توقعی از دیگران، فتوت و رادمنشی، غیرتمندی، حق‏گرایی و ستم ستیزی،مرگ‏آگاهی، عرفان و نیل به مقام عشق و اطمینان و رضایت تلقی می‏شود.[18]

درباره ارائه و فراگیری این تفسیر و قرائت از حادثه عاشورا یادداشت مطلبی‏بس مهم و ضروری مینماید و آن اینکه هر چند افرادی چون شهید مطهری دراین راستا جهد و کوششی وافر داشتند، لکن مهمتر از همه آنها امام‏خمینی(ره) بود که از جایگاه مرجعیت تقلید، رهبر و ایدئولوگ انقلاب باکلام و سیره عملی خویش، گسترش و تعمیق این نگرش نوین را موجب گردید.

به عنوان مثال امام با نگاهی انتقادی به مجالس روضه و عزاداری فرموده‏است: (شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که‏فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا احتیاج به این‏گریه‏ها دارد و نه این گریه‏ها خودش فی نفسه کاری از آن می‏آید... مسئله،مسئله گریه نیست. مسئله، مسئله تباکی نیست. مسئله، مسئله سیاسی است‏که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند، می‏خواستند که این ملتها را با هم بسیج‏کنند و یک‏پارچه کنند از راههای مختلف. اینها را یکپارچه کنند تا آسیبپذیرنباشند.)

در جایی[19] دیگر می‏فرماید: (مجلس عزا نه برای این است که گریه کنندبرای سیدالشهدا و اجر ببرند البته این هم هست و دیگران را اجر اخروی نصیب‏کند بلکه مهم، آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‏اش راکشیده‏اند که تا آخر باشد و آن، این ]که [اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت‏یک ایده و هیچ چیز نمی‏تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سیدالشهدادر او تأثیر دارد، تأثیر بکند.) [20]

امام خمینی(ره) قیام سیدالشهدا(ع) را یک اسوه تمام‏عیار می‏داندکه از نقطه نظر فقهی و عمل به وظایف و تکالیف دینی، کاملا باید سرمشق قرارگیرد. ایشان نه تنها فلسفه قیام و شهادت سیدالشهدا(ع) را قابل درک ومنطبق بر موازین جاری در فقه می‏داند، بلکه به عنوان یک حجت بالغه شرعی‏می‏شمارد که باید ملاک عمل اجتماعی مسلمانان قرار گیرد. و از همین روست‏که تبلیغ و هدایت جامعه به این حجت شرعی را وظیفه متولیان ارشاد و هدایت‏جامعه می‏شمارد. در واقع ساختار تحلیلی فقهی اجتماعی امام خمینی(ره)مبتنی بر عناصر مهم زیر است:

1. حرکت امام حسین(ع) یک حرکت کاملا سیاسی و حساب شده درجهت برپایی حکومت اسلامی و به‏عنوان ادای یک تکلیف بود.

2. آگاهی امام (ع) به شهادت، مانع این حرکت نبود. یعنی امام (ع) درعین علم به شهادت خود و سرنوشت قیام، به انگیزه یاد شده حرکت نمود.

3. مصالح عالیه و پراهمیت اسلام در هیچ شرایطی نادیده گرفته نمی‏شود وعسر و حرج و ضرر موجب رفع تکلیف نمی‏گردد. خسارت و ضرر جانی را نیز بایدبرای چنین اموری پذیرفت و این یک تکلیف شرعی است.

4. این قیام و اقدام امام (ع) کاملا قابل تأسی و به عنوان یک الگو، برای‏همیشه و برای همه مسلمانان است.[21]

مواضع امام خمینی(ره) در آغاز دهه 1340 و در پی آن قیام 15 خردادکه به عبارتی نقطه آغاز نهضت ایشان بهشمار می‏آید در واقع مصداقی عینی وعملی از این مدعاست. به عنوان نمونه امام در روز ششم محرم (9 خرداد42) با تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین(ع) و شبیه‏سازی شرایطآن روز با عصر عاشورا می‏فرماید: (ما افتخار میکنیم که مانند امام حسین درروز عاشورا کشته شویم، و بچه‏های ما را اسیر کنند و اموالمان را غارت نمایند. درعوض اسم ما تا ابد باقی خواهد ماند. اولاً، کار اینها با یزید هیچ فرقی نمیکند؛ثانیاً اگر بخواهند چنین عملی را انجام دهند و بخواهند دستجات ما را بکوبند ومردم را به قتل برسانند، ما نیز از هم اکنون مانند حسین اعلام می‏کنیم که: هرکه با ماست به طرف ما بیاید و هر کس که با ما نیست به سمت لشکر یزید برود.یکی از کسانی که بایستی در راه حضرت سیدالشهدا آغشته به خون خود شود،خمینی است. حال که چنین است، باید ما روز عاشورا را در قم، کربلای حسین قراربدهیم، ... چه افتخاری بالاتر از اینکه در راه دین، در راه حسین، در راه استقلال‏مملکت کشته شویم.) [22]

در جایی دیگر می‏فرمایند: (ملت عظیم‏الشأن در سالروز این فاجعه‏انفجارآمیزی که مصادف با 15 خرداد 42 بود با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده رابه بار آورد، اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود معلوم نبود چنین قیامی،بدون سابقه و سازماندهی، واقع میشد. واقعه عظیم عاشورا از 61 هجری تاخرداد 42 و از آن تا قیام عالمی بقیةالله در هر مقطع، انقلاب‏ساز است.) [23]

این دیدگاه امام نسبت به عاشورا در طول فرایند انقلاب همواره مورد تأکیدو اصرار ایشان و شبکه روحانیون انقلابی قرار می‏گرفت. بدین ترتیب نزد مردم،امام خمینی(ره) بیش از هر کس، به امام‏حسین(ع) شبیه بود ومحمدرضا پهلوی به یزید بن معاویه. برای تایید این سخن، می‏توان به بخشی ازیک سند از مجموعه اسناد منتشره شده سفارت آمریکا استناد کرد:

روحانیون مسلمان کشور از جمله جسورترین منتقدین شاه به حساب می‏آیند. دریکی از بحث‏های مرسوم احساسی، شاه را با یزید که مسؤول قتل امام‏حسین ]ع‏[ در قرن‏هفتم بود مقایسه می‏نمایند. این رویداد تاریخی شیعه، هسته اصلی اسلام مرسوم درایران بود و هر ساله در صدها نقطه از کشور با برپایی نمایش‏های دراماتیک نحوه قتل‏امام‏حسین(ع) و خانواده‏اش را در اذهان زنده می‏کنند.[24]

این مقایسه نمادین در واقع یکی از شیوه‏های (غیریت‏سازی)(Antagonism) است، که به شکل‏گیری و غلبه (Hegemony) (گفتمان‏عاشورایی) و به عبارتی (گفتمان شیعه انقلابی) می‏انجامد.

این مطلب در شعارها و دیوارنوشته‏های انقلاب به خوبی مشهود است:(نهضت ما حسینیه / رهبر ما خمینیه) ؛ (خمینی، خمینی، تو وارث‏حسینی) ؛ (مرام پیروان دین حسینی‏است / رهبر ما در این قیام خمینی‏است) ؛ (ما لشگر خمینی، با نهضت حسینی، از پا نمینشینیم/ تا لحظه‏شهادت، جز این ره سعادت، راهی نمیگزینیم) ؛ (حسین راه تو را با دل و جان‏ما برگزیدیم، گرفتار یزیدیم / نظر کن تو به ایران به این خلق مسلمان) ؛ (این‏رژیم پلید است، بدتر از یزید است / مرگ بر شاه (192) )3).)

جریان انقلاب، به عنوان جریانی که خاستگاه مذهبی و شیعی داشت، درمسیر خود، هیأت‏های مذهبی را هم متأثر ساخته و بدانها کارکرد مبارزاتی‏سیاسی بخشید. در درون‏مایه هیأت، همیشه دو عنصر (تراژدی) و(حماسه) ، خصوصاً در مقوله عاشورا، همراه و آمیخته بوده‏اند. از آن‏جا که‏مبارزه، نیازمند روحیه حماسی و تهاجمی است (در تضاد و تقابل با روحیه‏منفعلانه تراژدیک) ، در فرایند انقلاب درون‏مایه هیأتها هم به تبع، به سمت‏حماسی‏شدن تغییر جهت داد. سخنرانان و خطبا، به جای پرداختن به جزییات‏فقهی و مسئله‏گویی، به تاریخ اسلام و تحلیل وقایع سیاسی نظامی عصر ائمه وخطبه‏های نهج‏البلاغه روی آوردند.

این جریان، به گونه‏ای فراگیر و مؤثر بود، که حتی اگر بعضی از روحانیان،تمایلی به آن نداشتند و سیاسی و اهل مبارزه نبودند، به ناچار و در پاسخ به نیازمخاطبِ بیش‏تر جوانی‏که ذایقه‏اش دیگر آن مباحث عامیانه را نمی پسندید،مجبور به تغییر رویه می‏شدند؛ هرچند در حد کم و غیرمستقیم. این تأثر ازروند انقلابی‏شدن جامعه، تنها به تغییر در سخنرانی‏ها، ختم نشده و به‏تدریج،عنصر دیگر هیأت، یعنی روضه و عزاداری را هم تحت‏الشعاع خود قرار داد. لذاروضه‏خوانان هم به اقتضای چنان مخاطبی و چنان سخنرانی‏ای طلب می‏کردکه روضه‏های (دیگر) و جدیدی بخوانند. روضه‏هایی که بتواند شعله‏های‏خروش انقلابی را دامن زند؛ و قیام امام حسین(ع) و وقایع روز عاشورا این‏درون‏مایه را به خوبی دارا بود.

در این دوران منابر به سنگرهای مبارزه تبدیل شده بودند و در قالب بیان‏داستان‏های تاریخی صدر اسلام، و یا تحلیل آیات خاصی از قرآن و نهج‏البلاغه،به صورت غیرمستقیم اما مؤثر، تبلیغات انقلابی در جهت تنویر اذهان و افکارعمومی جامعه صورت می‏گرفت.

فرهنگ عاشورا در دوران پس از انقلاب‏

دوره دفاع مقدس‏

چنان‏که دیدیم فرهنگ عاشورا و به‏ویژه قرائت مبارز و انقلابی که از آن ارائه‏گردید، یکی از مهمترین عناصر و متغیرهایی است که در ایجاد نارضایتی علیه‏رژیم شاه، بسیج و سازماندهی توده مردم و از همه مهمتر ترسیم ارزشها وآرمانهای انقلاب، و سرانجام در پیروزی انقلاب نقش چشمگیری ایفا نمود. پس‏از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی و دوره دفاع مقدس نیز تفسیر و قرائت‏غالب از واقعه عاشورا همان برداشت انقلابی، مبارز و ظلم‏ستیز است. بر این‏اساس امام خمینی(ره) در مقام رهبر انقلاب جمله (کلُّ یومٍ عاشورا وکلُّ ارضٍ کربلا) را اساس اندیشه و عمل خود قرار می‏دهد و در راستای‏فراگیری و استمرار غلبه این گفتمان حرکت می‏کند. ایشان در سخنانی‏می‏فرمایند:

مگر نه آن است که دستور آموزنده (کُلُّ یَومٍ عاشُورا و کُلُّ أَرضٍ کَربَلا) باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و در هر سرزمین، عاشورا قیام‏عدالت‏خواهان، با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ، در مقابل ستمگران کاخ نشین ومستکبران غارتگر بود و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روزو در هر سرزمین. روزهایی که بر ما گذشت عاشورای مکرر بود و میدانها و خیابانها وکوی و برزنهایی که خون فرزندان اسلام در آن ریخت، کربلای مکرر. و این دستورآموزنده، تکلیفی است و مژده‏ای. تکلیف از آن جهت که مستضعفان، اگرچه با عده‏ای‏قلیل، علیه مستکبران، گرچه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم، مأمورندچونان سرور شهیدان قیام کنند. و مژده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده‏است؛ و مژده که شهادت رمز پیروزی است.. ..شهدای ما، مکررِ شهدای کربلا و مخالفان‏ملت ما، مکررِ یزید و وابستگان او هستند. کربلا کاخ ستمگری را با خون درهم کوبید؛ وکربلای ما کاخ سلطنت شیطانی.[25]

در جایی دیگر می‏گویند:

این کلمه (کُلُّ یَوْمٍ عَاشُورَا و کُلُّ أَرْضٍ کَرْبَلاء) یک کلمه بزرگی است که‏اشتباهی می‏فهمند. آنها خیال می‏کنند که یعنی هر روز باید گریه کرد! لکن این‏محتوایش غیر از این است. کربلا چه کرد، ارض کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی‏کرد، همه زمینها باید آنطور باشند. نقش کربلا این بود که سیدالشهداء سلام اللَّه علیه باچند نفر جمعیت و عدد معدود، آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل‏دولت جبار. در مقابل امپراتور زمان ایستادند و فداکاری کردند و کشته شدند، لکن ظلم‏را قبول نکردند، و شکست دادند یزید را. همه جا باید اینطور باشد. همه روز هم بایداینطور باشد. همه روز باید ملت ما این معنا را داشته باشد که امروز روز عاشوراست وما باید مقابل ظلم بایستیم؛ و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم،انحصار به یک زمین نداشته؛ انحصار به یک افراد نداشته. قضیه کربلا منحصر به یک‏جمعیت هفتاد و چند نفری و یک زمین کربلا نبوده. همه زمینها باید این نقشه را اجراکنند، و همه روزها غفلت نکنند... .[26]

با آغاز جنگ تحمیلی جلوهای دیگر از فرهنگ عاشورا درسطح جامعه به‏منصه ظهور و بروز رسید. ویژگیهایی چون (دینی بودن) و (مردمی‏بودن) ، دفاع مقدس ایران را از دیگر جنگ‏های نظامی دنیا کاملاً متمایزمی‏سازد؛ و مفاهیمی چون (شهادت) و (جهاد) نقاط اصلی این‏تمایزند.که خاستگاه اجتماعی این مفاهیم را باید همان قرائت نوین از فرهنگ‏عاشورایی دانست.

در چنین فضایی هیأت‏های مذهبی، نقش رسانه تبلیغی را هم ایفامی‏کردند. خصوصاً در سال‏هایی که وجهه مردمی و خودجوش تبلیغات دینی وانقلابی، هنوز بر وجهه حکومتی آن غلبه داشت. در زمینه محتوای‏سخنرانی‏ها، از بیان مسایل عامیانه، به اقتضای شرایط جدید، به سمت تحلیل‏مسایل سیاسی روز، تبیین مسایل جنگ و انقلاب اسلامی و بیانات امام، و نیزمسایل اخلاقی و خودسازی (جهاد اکبر در کنار جهاد اصغر) در جبهه‏هامعطوف شد. از این روی برای یک سخنران، پیش از خطیب خوب بودن و بیان‏رسا داشتن و اصطلاحاً منبری حرفه‏ای بودن (یعنی آنجه در هیأت‏های‏سنتی، الزاماتی حیاتی‏بود) ، انقلابی، مکتبی و خط امامی بودن اهمیت‏داشت. از طریق این هیأتها و خطابه‏های سخنرانان آنها بود که مفاهیم وارزش‏های انقلاب، نظیر: (تقابل حق و باطل) (جنگ فقر و غنا) ،(ساده‏زیستی) ، و (مبارزه با مفاسد اجتماعی) در بین مردم ترویج‏می‏شد. از سوی دیگر هیأت‏های انقلابی دوران جنگ را می‏توان در زمره‏نهادهای نیمه رسمی انقلابی هم دانست؛ نهادی که وظیفه و رسالت انقلابی‏هیجان و شوربخشی به مردم و رزمندگان را، با ایجاد اتصال بین دو مقطع‏تاریخی دینی (دفاع مقدس) و (حماسه عاشورا) ، برعهده گرفته است.

در واقع فرایند غیریت‏سازی نمادین که در پیش از انقلاب شروع شده بود وطی آن امام خمینی(ره) با امام حسین(ع) ، و شاه با یزید تشبیه میشد،پس از انقلاب نیز ادامه یافت؛ با این تفاوت که این بار صدام با یزید، و جبهه‏های‏جنگ با سرزمین کربلا تشبیه می‏گردید. بسیاری از رزمندگان نیز به اقتضای‏شرایط و ویژگیهایشان با شخصیتهای واقعه عاشورا همچون: حضرت علی‏اکبر(ع) ، حضرت ابوالفضل(ع) ، حضرت قاسم(ع) ، حبیب بن مظاهر،و... تشبیه پیدا می‏کردند. در پشت جبهه‏ها نیز برخی از زنان و مردان ایفای‏نقش حضرت زینب(س) و امام سجاد(ع) را برعهده می‏گرفتند. ادبیات‏عاشورایی، ادبیات رایجی بود که مصادیق آن را در مواردی همچون: وصیتنامه‏شهدا، پیشانی‏بندها و نوشته‏ها بر پشت و سینه رزمندگان، شعارها و سرودهای‏جبهه،[27] نام و رمز عملیات‏ها، تابلونوشته‏های جبهه، مزارنوشته‏ها و مجلس‏سوگواری شهدا و...[28] مشاهده نمود. در همین راستا، امام، خود بارها به نهضت‏عاشورا و شباهت جبهه‏ها و رزمندگان و شهیدان و مردم به یاران امام‏حسین(ع) اشاره کرده بود. به عنوان نمونه ایشان درباره رزمندگان‏می‏گویند:

اینجانب هر وقت با یکی از این چهره‏ها روبه‏رو می‏شوم و عشق او را به شهادت دربیان و چهره نورانی‏اش مشاهده می‏کنم احساس شرمساری و حقارت می‏کنم. و هروقت در تلویزیون، مجالس و محافل این عزیزان که خود را برای حمله به دشمن خدامهیا می‏کنند، و مناجات و راز و نیازهای این عاشقان خدا و فانیان راه حق را در آستانه‏هجوم به دشمن می‏نگرم که با مرگ دست به گریبان هستند و از شوق و عشق در پوست‏نمی‏گنجند، خود را ملامت می‏کنم و بر حال خویش تأسف می‏خورم. اکنون ملت مادریافته است که: (کُلُّ یَومٍ عاشُورا وَ کُلُّ ارْضٍ کَرْبِلا) . مجالس حال و دعای‏اینان، شب عاشوراهای اصحاب سیدالشهدا را در دل زنده می‏کند.[29]

در جایی دیگر درباره تأثیرات مجالس عزادری امام حسین می‏فرمایند:(سفارش اکید ائمه مسلمین(ع) بر اقامه عزای سید مظلومان... فریادمظلوم بر سر ظالم است. و این پرخاش و فریاد باید زنده بماند و برکاتش امروز درایران در جنگ با یزیدیان واضح و ملموس است.) [30]

همچنین میفرمایند: (همه در تحت بیرق امام حسین(ع) قیام کردند.الآن هم می‏بینید که در جبهه‏ها وقتی که نشان می‏دهند آنها را، همه با عشق‏امام حسین(ع) است که دارند جبهه‏ها را گرم نگه می‏دارند.) [31]

با این وصف در می‏یابیم که در دوره دفاع مقدس تفسیر غالب از واقعه‏عاشورا، همسو و همراستا با تفسیر مبارز، ظلم‏ستیز و فداکاری‏هایی است که درطول فرایند انقلاب ارائه گردیده بود.

دوره پس از جنگ‏

اما با پذیرش قطعنامه و پایان جنگ و تحولات در پی آن به نظر می‏رسدبرخی از عناصر و مقولات فرهنگی و از جمله نوع نگاه به مقوله عاشورادستخوش تغییراتی می‏گردد. شاید شاهد این تغییرات را بتوان در هشدارهای‏امام خمینی(ره) در ماههای آخر عمرشان نسبت به رواج دیدگاهی دانست‏که از آن با نام (اسلام آمریکایی) یاد می‏کردند و آن را در تقابل آشکار با(اسلام ناب محمدی(ص) ) می‏دیدند. اسلامی که امام آن را اسلام‏سرمایه‏داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‏درد، اسلام منافقین، اسلام‏راحت‏طلبان، اسلام فرصت‏طلبان،[32] اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام‏سازش و فرومایگی،[33] تقدس‏مآبی و تحجرگرایی[34] می‏داند.

چنانکه می‏بینیم ویژگیهایی که امام از این جریان برمی‏شمرد گویای این‏مطلب است که این دیدگاه به طور روشن و صریح در نقطه مقابل برداشت‏انقلابی، ظلم‏ستیز، مبارز و فداکارانه از واقعه عاشورا قرار دارد. متأسفانه آثار وپیامدهای رواج این دیدگاه را در دو سطح سیاسی، و فرهنگی اجتماعی می‏توان‏مشاهده نمود.

الف. سطح سیاسی‏

در سالهای بعد از جنگ رویکرد و جهت‏گیری کلی نظام و رأس هرم‏حاکمیت سیاسی در امتداد قرائت عاشورایی امام خمینی(ره) قرار دارد، که‏این رویکرد را در کلام و مواضع رهبر معظم انقلاب و اتخاذ سیاستهای کلان نظام‏به‏وضوح مشهود است. به‏عنوان نمونه ایشان می‏فرمایند:

در مورد مسأله محرّم و عاشورا، باید بگویم که روح نهضت ما و جهتگیری کلی وپشتوانه پیروزی آن، همین توجه به حضرت ابی‏عبداللَّه (علیه‏الصّلاةوالسّلام) ومسائل مربوط به عاشورا بود.[35]

در جایی دیگر می‏فرمایند:

عاشورا یک حادثه تاریخیِ صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر ویک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی‏عبداللَّه(ع) با این حرکت که‏در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود یک سرمشق را برای امت‏اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیزِ مرکب وپیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی‏عبداللَّه(ع) وجوددارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه. ... این سه عنصر، سه‏عنصر اصلیِ تشکیل‏دهنده حرکت عاشورایی حسین بن علی (ارواحنا فداه) است‏که یک کتاب حرف است و گوشه‏ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک‏گوشه برای ما درس‏های فراوانی دارد.[36]

ایشان مسئله فرهنگ عاشورا و تأکید بر استمرار و تداوم آن را بارها در قالب(درسها و عبرتهای عاشورا) مطرح کردند و توجه مردم و نخبگان جامعه‏بهویژه نخبگان سیاسی را به این مطلب جلب نمودند.

اما در این دوره در میان برخی از افراد لایه‏های میانی حاکمیت به نظرمی‏رسد اندیشه‏ای متفاوت از قرائت عاشورایی امام حاکم بوده است؛ که هرچندبه این تفسیر و اندیشه متفاوت در کلام تصریح نمی‏شود، لکن بعضی ازسیاستها، برنامه‏ها، مواضع و تصمیم‏گیریهای ایشان مصادیقی از این نگاه‏متفاوت است. قائلین به این اندیشه و نگرش، بیش از آنکه آرمانهای برگرفته ازاصول و ارزشهای دینی را مبنای تصمیم و عمل خود قرار دهند، منفعلانه،عملگرایانه (Pragmatistic) و مصلحت‏اندیشانه در قبال جریانهای فرهنگی‏سیاسی بین‏المللی همچون جهانی‏شدن (Globalization) نوسازی(Modernization) و عرفی شدن (Secularization) و... سر تسلیم‏فرومی‏آورند.

به زعم ایشان آن قرائت از عاشورا، که تفسیر رایج و متداول در جامعه به‏ویژه‏در بحبوحه انقلاب و دوران دفاع مقدس بوده است، تعبیری سیاسی، مبارز وانقلابی است، و با جامعه مدنی و عصر جهانی شدن و عرفی شدن روابطاجتماعی ناسازگار است. و از آنجا که روند جهانی شدن، مدرن شدن و عرفی‏شدن و به حاشیه رفتن دین از صحنه حیات اجتماعی فرایندی طبیعی و قانون‏لایتغیر نظام اجتماعی است، این سئوال پیش می‏آید که با فرهنگ عاشورا وتعبیر سیاسی از آن چه باید کرد و عملکرد و نقش آفرینی مکتب عاشورا درچنین عصری چگونه قابل فهم خواهد بود؟ برخی از نظراتی که به این پرسش‏پرداخته، و در صدد پاسخ به این برآمده‏اند، چنین است:

آنچه که در سالهای اخیر ]دوران انقلاب و دفاع مقدس‏[ در مورد عاشورا بحث‏شده، عمدتاً بار ایدئولوژیک و سیاسی داشته و از ظلم‏ستیزی و نفی مشروعیت نظام‏حاکم در این نهضت بحث به میان آمده است، ولی عاشورا نسبتی نیز می‏تواند با دنیای‏سکولار امروز برقرار کند، همین نسبت پل ارتباطی میان این واقعه و انسان امروز است.همان‏طور که عاشورا یک واقعیت است، سکولار بودن جهان امروز نیز یک واقعیت‏آشکار است.[37]

دیگری در این باره می‏گوید: (چون کارکردها و مصلحتهای عاشورا درتاریخ گذشته ما که ساختی سنتی داشته مورد بحث قرار می‏گیرد، لذا باید بدین‏پرسش نیز پرداخته شود که آیا با تبدیل شدن به جامعه‏ای مدنی (که‏سکولاریزه شدن روابط اجتماعی از پیامدهای اجتناب‏ناپذیر و طبیعی آن‏است) باید کارکردها و مصلحتهای عاشورا را منتفی دانست؟)

برخی هم[38] با تغییر تعبیر سیاسی به تعبیر ایدئولوژیک، ضمن پذیرش‏فواید تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا، مشکلاتی همچون فقدان جامعیت، محدودکردن درس‏های این واقعه عظیم به دوران خاصی از آرمانخواهی، و فراهم‏آوردن زمینه برای پذیرش راه‏حل‏های خشونت‏آمیز و نظامات توتالیتر در میان‏پیروان، را برای آن برشمرده و در یک جمعبندی به این نتیجه می‏رسند که:(شرایط اجتماعی دوران استقرار نظام پس از انقلاب دیگر چندان بإ؛ک‏ک‏ک‏طک‏ک‏ویژگیهای تعبیر ایدئولوژیک از عاشورا تناسب ندارد.) [39]

در همین راستا است که در یک تقسیم‏بندی عجیب (فرهنگ اربعین) در مقابل (فرهنگ عاشورا) قرار می‏گیرد. بر این اساس فرهنگ عاشورا که درطول انقلاب و دوره جنگ بر جامعه حاکم بوده، و به فداکاری و فنای فرد در راه‏ایده و آرمان توصیه مینموده است؛ در دوره پس از جنگ جای خود را به(فرهنگ اربعین) می‏دهد، که در این فرهنگ دیگر از (یک واقعه عاشورایی‏با تمام فداکاری چهل روز می‏گذرد و پس از گذشت این مدت، آن شور و التهاب‏اولیه فروکش کرده و گرد و خاکهای صحنه جنگ و انقلاب فرونشسته است وفرهنگ عاشورا در حال تبدیل شدن به فرهنگ اربعین است. در فرهنگ اربعین‏ما برمی‏گردیم و به عقب نگاه می‏کنیم که چه کرده‏ایم؟ آیا واقعاً کفایت می‏کردکه ما با تضحیه ]فدا شدن و فنا شدن در راه هدف [پیش برویم؟) [40]

با این وصف در این دیدگاه دو مطلب به عیان خودنمایی می‏کند. نخست‏اینکه فرایند عرفی شدن، فرایندی قطعی. اجتناب‏ناپذبر است و پیمودن مسیرتوسعه و پیشرفت مستلزم همراهی و تبعیت از فرایند جهانی شدن، مدرن‏شدن و به تبع آن عرفی شدن است؛ و طبعاً فرایند عرفی شدن جامعه، با قرائت‏انقلابی و مبارز از عاشورا چندان همخوان و سازگار نیست. و دیگر اینکه به زعم‏ایشان قرائت انقلابی و مبارز از عاشورا، قرائتی کارکردی است که کارکردهای آن‏موقوف به زمان و مکان است، و همیشه و همه‏جا معتبر و کارآمد نیست. به‏عبارتی روشن‏تر تفسیر انقلابی و ظلم‏ستیزی امام خمینی(ره) از عاشورافقط تا براندازی رژیم شاه و حداکثر تا دوره جنگ دارای فایده و کارکرد بوده‏است؛ و پس از استقرار نظام باید درصدد تغییر برداشت و بازتفسیر فرهنگ‏عاشورا برآمد.

اما این دیدگاه در واقع ناشی از نشناختن یا بی‏توجهی نسبت به سیاست‏دینی عاشورا است. عاشورا دو وجه دارد: وجه سلبی و وجه اثباتی. کسی که تنهإ؛ککلاسک‏ک‏به وجه سلبی آن نظر افکند، عاشورا را مکتبی می‏یابد برای برافکندن ظلم وستم و قیام علیه قدرتهای نامشروع و استبدادی و از این حیث، البته هر کس، باهر هدف و آرمانی، میتواند با این قیام همراه شود و هر حزب و گروه سیاسی‏می‏تواند شعار خود را عاشورا معرفی کند.

ولی عاشورا، بُعد اثباتی نیز دارد. عاشورا یک قیام ابتر برای نابودی طاغوت‏نبود. عاشورا به دنبال نابودی رژیم غاصب خلافت و استقرار حکومت عدل‏اسلامی بود. عاشورا جهادی بود برای برگرداندن آرمانهای دینی، برای احیاءسنت، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه صلوة و زکوة، برای اقامه‏فرائض و حدود الهی. و این بُعد اثباتی عاشورا، به مراتب با اهمیت‏تر از بُعدسلبی آن است، چرا که در این بُعد است که صف کفر و ایمان از یکدیگر متمایزمی‏شود. سرّ اینکه پاره‏ای افراد یا دسته‏جات سیاسی سکولار و اباحه‏گرا درمبارزه با رژیم ستم‏شاهی سخن از عاشورا می‏زدند ولی پس از آن، در برابراهداف عاشورا قرار گرفتند، همین است.

آنان‏که فکر می‏کنند، پس از استقرار نظام، شرایط اجتماعی بی‏نیاز از اهداف‏سیاسی و ابعاد ایدئولوژیک عاشورا است؛ آیا به این حقیقت نیندیشیده‏اند که‏اصولاً خود عاشورای سال 61، حادثه‏ای بود که پس از استقرار نظام اسلامی رخ‏داد و قیام حسین(ع) تلاشی بود برای پالودن نظام سیاسی اسلام از بدعتها وفریب‏ها؟ آیا نمی‏دانند 50 سال از استقرار نظام اسلامی گذشته، و 20 سال ازحکومت عدل علوی سپری شده بود و امام حسین(ع) که می‏دید نظام‏اسلامی تأسیس شده توسط پیامبر) ص(، گرفتار آفت شده و سنت نبوی وعدالت علوی منسوخ گشته و بر اسلام پوستین وارونه پوشیده شده، چاره‏ای جزقیام علیه این بدعتها نداشت و می‏خواست، دوباره آن سیره و روش‏پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین (ع) را احیا گرداند و آفت‏ها را از آن بزداید،نه آنکه اساس اسلام را واژگون کند؟[41]

ب. سطح اجتماعی فرهنگی‏

سیاست‏های جدید، به ویژه در زمینه‏ی مسایل مربوط به توسعه و اقتصاد،خواسته یا ناخواسته، زمینه‏ساز تحول فضای ارزشی، نشأت گرفته از فضای‏انقلاب و دوران جنگ شد. فضایی که تجمل‏گرایی و مصرف‏گرایی را تبلیغ‏می‏کرد و نمایش ثروت در آن امر ناپسندی نبود. به تبع، (رقابت) اعضای‏جامعه هم تغییر ماهوی یافت و از رقابت‏های معنوی و ارزشی دوران جنگ، به‏سوی رقابت‏های مادی و مصرفی کشانده شد. در این فضای فرهنگی جدیدطبیعی بود که معیار ارزشی، از (دین و تظاهر به داشتن آن) ، به (پول وتظاهر به داشتن آن) تغییر یابد و این تغییر و تبدل، به مردم منتقل شد.[42]

چنانکه پیشتر آمد با پایان جنگ تحمیلی گفتمان حاکم بر جامعه، ازگفتمان انقلابی، به گفتمان مصلحت‏اندیش، ثبات‏محور و عملگرا تغییر یافت.این تغییر آشکار، که بیش از آن‏که با مانور تبلیغاتی همراه باشد، در عمل‏حاکمیت یافت. طبیعتاً این تحولات، هیأتهای مذهبی و مداحی را هم‏تحت‏تأثیر قرار داد، و منجر به پیدایش و فراگیری نسبی (هیأتهای پاپ) و(مداحیهای پاپ) در اواسط دهه هفتاد گردید، که برخی از ویژگیهای آن‏بدین قرارند:[43]

فقدان مرجعیت هنجاری دینی‏

تا پیش از این، در هیأت‏ها، همواره (واعظ) (سخنران، منبری) و(ذاکر) (مداح، نوحه‏خوان، روضه‏خوان) محوریت داشت. و این قاعده، برمبنای یک تقسیم کار درونی مشخص در هیأت بود: در این تقسیم کار، برآوردن‏هدف (شناخت احکام و معارف دین و معرفت یافتن نسبت به اهل‏بیت) برعهده واعظ است؛ و هدف دوم یعنی (زنده نگهداشتن نام و یاد اهل‏بیت ازطریق سوگواری و...) بر عهده‏ی ذاکر و مداح است.

در هیأتهای پاپ به دلایل مختلف، این قاعده (تقسیم‏کار واعظ/ ذاکر) ،مخدوش شده و جایگاه یکی از این دو عنصر، به نفع دیگری، کم‏رنگ و حتی‏حذف شده است. در نتیجه در مجالس این هیأتها، علما و روحانیون، یا اصلاًحضوری ندارند؛ و یا در معدود نمونه‏های‏اصلی و بزرگ از حضوری منفعل وبسیار محدود برخوردارند. و البته همین حضور محدود هم منحصر به آن‏دسته‏ای از آن‏هاست که در بیان خود، قرائت مطلوب اعضای این هیأتها را ازدین ارایه دهند.

طبیعی است وقتی یک اسلام‏شناس، بالای سر این هیأتها، حضور ندارد وبر آن‏ها نظارت نمی‏کند؛ شناخت‏های ناقص و شخصی افراد و مداحان که غالباًعوامانه و ضعیف است، در عمل اصالت می‏یابد و در نتیجه، زمینه مساعدی‏برای (هنجارشکنی) و (پیدایش و شیوع افکار و اعمال خرافی و التقاطی ونادرست) و (کج‏روی در مسائل و آداب دینی) فراهم می‏شود. یعنی آنچه که‏در هیأتهای پاپ و اعضای آن‏ها به وفور دیده می‏شود. از اعمالی نظیر: قلاده برگردن انداختن، عوعوکردن، قمه زدن؛ تا بیان بعضی عبارات غلط و انحرافی‏نظیر: (لا اله الا زهرا) و (من حسین اللهی‏ام) و (انا عبد الرقیه) و موارددیگر.

خروج از دایره شرع و عقل‏

یکی از محورهای محتوایی گفتمان این هیأتها تأکید زیاد و اصالتی است که‏برای مسأله حبّ و عشق به اهل‏بیت(ع) خصوصاً حضرت امام‏حسین(ع) و خاندان آن حضرت قایل هستند. البته این نمونه از عشق را بایداز آن نمونه که جوهره اصلی و عصاره تشیع است و با پویایی و حرکت، قیام ومبارزه، الگوگیری عملی در زندگی و عدل و ظلم‏ستیزی عجین گشته، متمایزکرد. چرا که آن حب و علاقه، محصول و نتیجه طبیعی یک معرفت والا وشناخت صحیح، و کاملاً امری درون‏دینی و دارای مبنای عقلی و استدلالی‏است. اما حبّ و عشقی که در این نوع هیأتها، وجهه غالب دارد، بیش‏تر به یک‏غلیان احساسات بی‏مبنا، ناپایدار، ظاهری و سطحی شبیه است که دارنده آن نه‏تنها هیچ دلیل دینی و استدلال عقلی برای آن ندارد و صرفاً آن را حس می‏کند،بلکه حتی جایگاهی هم برای دین و عقل قایل نیست که بتوانند اظهارنظر وتأیید یا ردی داشته باشند.

محدوده و نوع بیان و قوانین این عشق را خود فردِ (به اصطلاح) عاشق‏است که تعیین می‏کند و نیازی به مهر تأیید عقل و دین نیست. چرا که ادعامی‏شود اصلاً این دو (عقل و دین) نمی‏توانند و ظرفیت آن را ندارند که این‏عشق را درک کنند.

به همین دلیل است که می‏بینیم برای اولین بار ادبیات مغایر با اصول وقوانین دینی و عقلی در هیأتها مذهبی رواج می‏یابد و (دیوانگی) به عنوان‏مفهوم کلیدی و الهام بخش این هیأتها شایع می‏شود.

تصوف‏زدگی و صوفی‏منشی‏

همانند برخی فرقه‏های صوفی‏مسلک، اعضای این نوع هیأتها، اغلب‏افرادی گوشه‏گیر، منزوی، بریده از جامعه، سرخورده از مردم، بیگانه با مسائل‏اجتماعی فرهنگی سیاسی روز کشور و در یک کلام: رها از دنیا و مافیها هستند؛و در پاسخ هر سؤال و خواسته و نصیحت و توبیخ و انتقاد و پیشنهاد می‏گویند:(فقط حوسین) !

این نوع بی‏خیالی ولاابالی‏گری، خصوصاً وقتی رنگ دینی به خود می‏گیرد وبا ادا و اطوارهای شبه‏صوفیانه، نظیر ریش پرپشت و بلند، انگشترهای درشت‏و... و بیان صوفیانه، نظیر انبوه اشعار بی‏معنا و درون‏تهی، اما انباشته از بازی باالفاظی چون: می و عشق و مستی و باده و یار و... توأم می گردد، به بروز شکل‏جدید و امروزینی از صوفی‏گری آمیخته با لاادری‏گری و لاابالی‏گری در این‏هیأتها منجر می‏شود که حتی در خلقیات و منش فردی‏اعضا هم تجلی می‏کند:کشان‏کشان راه رفتن، شل حرف‏زدن، همه چیز را با خنده و شوخی ردکردن،نسبت به وقایع اطراف منفعل بودن، تسبیح چرخاندن، آرام و ساکت و ظاهراًسر به زیر بودن مواردی است که به وفور در رفتار مشتریان پروپاقرص این مجالس‏می‏توان رؤیت کرد.

منفک از سیاست‏

همان‏طور که پیشتر آمد، هیأتهای پاپ در قبال مسائل سیاسی و اوضاع‏اجتماعی، موضعی کاملاً منفعل دارند و اعضای آنها غالباً در بی‏تفاوتی نسبت‏به تحولات جامعه به سر می‏برند.

منفک از شریعت‏

با نگاهی به درون‏مایه‏ی تبلیغی این نوع دسته‏جات، می‏توان دریافت که‏خواسته یا ناخواسته، تأکید عمده‏شان بر جنبه‏های فردی دین است، و درپذیرش دین، تا مرحله‏ی ایمان فردی بیش‏تر جلو نمی‏آیند و پیش از رسیدن به‏دروازه‏های شریعت، متوقف می‏مانند و وارد فرایند تقلید نمی‏شوند. کما این‏که‏شناخت و معرفت افراد و اعضا نیز در اینجا امری تجربی، فردی و بی‏نیاز از تأییدمراجع رسمی دینی است. این را می‏توان به جنبه‏ی صوفی‏گری، و تأثیرپذیری‏این هیأتها از جریان تصوف و عقاید عرفان‏گونه (و نه عرفانی اصیل) مرتبطدانست. از این روی در عمل تحت لوای بیانِ (علی‏الظاهر) عارفانه و منش‏صوفیانه خود (که البته با عرفان اصیل، فرسنگ‏ها فاصله دارد) ، بر این باورندکه مقوله (عزاداری) ، فقه‏بردار نبوده و خارج از دایره‏ی شریعت و فقاهت‏است. طبیعی است که در چنین فضای فردگرایانه‏ای، تکلیف فریضه (امر به‏معروف و نهی از منکر) چه می‏شود. خصوصاً که معتقد باشیم: (مجلسِ آقإ؛گگًخطک‏ک‏اباعبدالله نهی از منکر ندارد) !

سهل‏گیری و انعطاف‏

به تبع جدایی از حیطه‏ی شریعت و غلبه‏ی نگرش (فردی) به دین، دین،امری است بسیار سهل و آسان که در قبال مخاطب آن‏قدر منعطف عمل‏می‏کند، که هر کس، با هر فکر و هر عمل می‏تواند خود را در دایره فراخ دین‏داران‏قلمداد نماید. و برای‏این کار هیچ نیازی به مهر تأیید یا رد هیچ مرجعی نیست.قانونِ (دلت پاک باشه) ایجاب می‏کند که اهل‏بیت، آن قدر خسیس وتنگ‏نظر نباشند که بیرون مجلسِ سینه‏زن‏شان را کنکاش کنند یا به رویش‏بیاورند. حتی مهم هم نیست که بعد رفتن از مجلس، چه اثر و نتیجه‏ای قراراست در بیرون مجلس و در گذر زندگی روزمره فرد ظاهر شود. چرا که اصلاً گویابنابر اثرگیری نیست.

در این نوع دین‏ورزی، تفکر و استدلال منطقی جایی ندارد و حرف بعضی‏افراد خاص و مقبول است که تحت عناوین مختلف نظیر: (نظرکرده است.) ،(نفسش حق است.) ، (اهل معرفت است.) ، (مردِ خداست.) و...حجیّت می‏یابد و مرجع عمل قرار می‏گیرد. طبعاً (تعلیم) هم معنایی‏ندارد.[44]

دین‏ورزی عوامانه، به همین دلایل، دائماً در معرض و آمیخته با خرافات وجهل مقلدان (دین‏ورزان) است. دین‏ورزانی که به جهت بی‏اعتنا و عاری‏بودن از قوه منطقی و بنیه استدلالی، در مقام دفاع از دین، سلاحی جز تعصب‏نمی‏یابند.

چنان که می‏بینیم در این قرائت مفاهیم و آموزه‏هایی همچون ظلم‏ستیزی،ذلت‏ناپذیری و آزادگی، امر به معروف و نهی از منکر و... در یک کلام(الگوپذیری از امام حسین(ع) و قیام عاشورا) در سطح زندگی فردی واجتماعی، و در عرصه‏های فرهنگی اجتماعی، و سیاسی رو به افول و فراموشی‏است. در عوض فرهنگ عاشورا تقلیل پیدا کرده است. پیامد چنین تفسیر وقرائتی در عرصه سیاسی غلبه رویکرد محافظه‏کاری، مصلحت‏اندیشی، ووادادگی و انفعال سیاسی است، و بدیهی است که این رویکرد در نقطه مقابل‏ایدئولوژی انقلاب و اندیشه امام خمینی(ره) قرار دارد و بدین جهت است که‏در مقابل فرازهایی چون پیروزی انقلاب و دفاع مقدس از این دوره می‏توان به‏نشیب انقلاب تعبیر کرد.